

برگردم ، زیرا امکان نداشت بتوانم بلافاصله از او اذن مرخصی بخواهم مضافاً اینکه او به منظور نشان دادن عظمت دربارش مایل است ورود سفرای خارجی و سایر تشریفات را به میهمانها نشان دهد .

به دلایل فوق الذکر در اصفهان ماندم و اکنون توسط قاصدی این کیسه پست را که محتوی نامه هایی چند به مقصد قسطنطنیه و رم است تا آن شهر ارسال می کنم تا برایم پول فرستاده شود ، زیرا برای تأمین مخارج اقامت در اصفهان و مسافرت های آینده خیلی به آن احتیاج دارم . جواب نامه هایی را که به ایتالیا ارسال داشته ام اگر نرسد لااقل می توانم بگویم جواب از قسطنطنیه خواهد رسید ، زیرا به فرض اینکه شاه زود به من اذن مرخصی دهد باز هم مجبورم تا آخر ماه اوت صبر کنم و به این ترتیب در انتظار مراجعت شاه باید در اصفهان بمانم و برای گذراندن وقت نقاط مختلف این شهر بزرگ و زیبا و پر جمعیت را بینم .

در مشرق زمین به استثنای قسطنطنیه و حومه آن واقعاً هیچیک از نقاط دیگر را نمی توان با اصفهان مقایسه کرد و نسبت به قسطنطنیه نیز اصفهان نه تنها از بسیاری جهات مساویست ، بلکه بجز آن می توان گفت از آن برتر است . از لحاظ وسعت اصفهان با ناپل برابر و شاید مختصری کوچکتر باشد^۱ . در اطراف آن به دستور شاه سه محله جدید ساخته شده که به فاصله کمی از شهر واقع شده اند . یکی از آنها تبریز نو نام دارد که سکنه اش را آن

۱- کوشش های شاه عباس در راه عظمت و زیبایی اصفهان باعث شد که این شهر در زمان او با قریب ششصد هزار سکنه یکی از بزرگترین و زیباترین شهرهای عالم شود . البته موقعی که نویسنده این سفرنامه وارد اصفهان شد هنوز این شهر به اوج عظمت خود نرسیده بود . در این باره نویسنده انگلیسی Lockhart در کتاب «انقراض سلسله صفویه و اشغال ایران توسط افغانها» : The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia که در سال ۱۹۵۸ در کیمبریج به چاپ رسیده شرح مفصلی نوشته است (صفحات ۴۷۵-۴۷۳) . در جلد هفتم کتاب سفرهای شاردن نیز وضع اصفهان در زمان صفویه به خوبی تشریح شده است . م .

عده‌ای از اهالی تبریز که به اصفهان کوچ کرده‌اند تشکیل می‌دهند، ولی شاه مایل است این محله منبهد به نام او «عباس‌آباد» نامیده شود. محله دیگر به نام جلقاست که سکنه آنرا مهاجرین جلقا تشکیل داده‌اند و همه آنها ارمنی مسیحی و ثروتمند هستند. شاه دستور داده است این عده را از نقاط مختلف به اصفهان کوچ دهند تا در حوالی مرزهای مجاور ترکها نباشند و خطر از دست رفتن آنان و اسارتشان به دست ترکها منتفی شود. بطور کلی شاه تا حد امکان حوالی مرزها را از سکنه خالی کرده و آنها را به مرکز انتقال داده و زمینهای دیگری در اختیارشان گذاشته تا ابقاء آنان در مملکت تضمین گردد و در عین حال شهر اصفهان بزرگتر و ثروتمندتر و زیباتر شود، زیرا او اولین پادشاهی است که اصفهان را به پایتختی انتخاب کرده و با ساختمانهای پیاپی و مخارجی که در آن می‌کند تمام سعی خود را در راه عظمت آن گذاشته است.

در سومین محله، گبرها یعنی خارج از مذهبها و آتش پرستان ساکن هستند^۲. نظر شاه بر این است که این سه محله هرچه زودتر به اصفهان وصل شوند و برای عملی کردن این مقصود با حرارت هرچه تمامتر تلاش می‌کند و از هم اکنون به اندازه‌ای ساختمانها زیاد شده و برای کسانی که می‌خواهند خانه‌سازی کنند آتقدر تسهیلات از قبیل دادن زمین و پول فراهم می‌شود که می‌توان انتظار داشت بزودی الحاق محلات به شهر اصفهان عملی شود و در این صورت اصفهان و حومه آن از قسطنطنیه و حتی رم بزرگتر خواهد شد.

- ۱- همانطور که نویسنده شرح می‌دهد شاه‌عباس سکنه جلقای اصلی را به قسمت جنوبی زاینده‌رود کوچ داد منتهی منظور اصلی او از کوچ دادن این عده که قریب شش‌هزار خانوار می‌شدند بیشتر این بود که به دست این افراد صنعتگر امر تجارت در پایتخت او رونق گیرد.
- ۲- البته خواننده توجه خواهد کرد که نویسنده در این قضاوت راه اشتباه پیموده است زیرا زرتشتیان علاوه بر اینکه دارای یکی از اصیل‌ترین مذاهب عالمند آتش پرست نیستند بلکه فقط به آتش و نور به عنوان مظاهر آهورامزدا احترام می‌گذارند م.

روبهرفته می‌توان گفت باوجودی که ساختمانها همه يك طبقه و هم سطح زمین بناشده و به بلندی عمارات قسطنطنیه نمی‌رسند - اصولاً در مشرق زمین احتیاجی نیز به عمارات بلندتر نیست - مع‌هذا به ساختمانهای قسطنطنیه برتری دارند بخصوص بازارها واقعاً بی‌نظیرند و همه بناهای آنجا بزرگ و عالی و مساوی و منظم و دارای معماری فوق‌العاده خوبی هستند و بعلاوه در آن امتعه و کالا از هر نوع به حد وفور وجود دارد و دالان‌ها را طوری تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر قسمتی به متاعی تخصیص یافته و این امر موجبات تسهیل امر داد و ستد را فراهم آورده است .

کاروانسرا نیز به حد لزوم برای خارجیان وجود دارد و همه آنها بزرگ و دارای ساختمان نسبتاً خوب و تزیینات مناسب هستند و چنین به نظر می‌رسد که علاوه بر شاه اشخاص دیگر نیز مساعی خود را در راه بهبود وضع آنها صرف می‌کنند . در اینجا مسجدهایی از نوع پنج یا شش مسجدی که توسط امپراطوران عثمانی در قسطنطنیه ساخته شده است وجود ندارد ، ولی می‌توان از دو محل اسم برد که به نظر من نه تنها نظیر آنها در قسطنطنیه نیست ، بلکه با بهترین آثار مسیحیت برابر و حتی بدون تردید بر آنها مزیت دارند ؛ یکی از این دو محل میدان شاه یا میدان اصلی شهر واقع در جلوی قصر سلطنتی است که طول آن ششصد و نود و عرض آن دویست و سی قلم من می‌شود . دور تا دور این میدان را ساختمانهای مساوی و موزون و زیبا فرا گرفته که سلسله آنها در هیچ نقطه قطع نشده است . درب‌ها همه بزرگ و دکانها هم سطح خیابان و پر امتعه هستند و بالای آنها ایوانها و پنجره‌ها و هزاران تزیینات مختلف منظره زیبایی به وجود آورده است . این حفظ تناسب در معماری و ظرافت کار باعث تجلی بیشتر زیبایی میدان می‌شود و باوجودی که عمارت‌های میدان ناوولا در رم بلندتر و غنی‌تر هستند اگر جرأت این را داشته باشیم باید بگوییم میدان شاه

را به دلایل مختلفی بر آن ترجیح می‌دهم^۱.

دور تا دور میدان در نزدیکی دکانها نهر پرآبی جاری است که در وسط آن سنگهایی برای رفت و آمد پیاده‌ها قرار داده‌اند و بین این نهر و دکانها به خط مستقیم درخت‌های پر شاخ و برگ و یکسان کاشته‌اند که چند وقت دیگر وقتی برگ‌های آنها بروید به نظرم قشنگترین منظره عالم را تشکیل خواهند داد. وسط تمام میدان با سنگهای ریز فرش شده و برای دویدن یا اسب‌سواری موقعیتی از آن بهتر وجود ندارد.

درب ورودی خانه شاه در یکی از اضلاع طولی میدان شاه واقع شده ولی در وسط آن نیست به طوری که اگر این ضلع میدان را به سه قسمت کنیم از یک طرف یک سوم و از طرف دیگر دو سوم با ضلع عرضی میدان فاصله پیدا می‌کند و برای بیان حقیقت باید گفت زیبایی این درب بیش از عظمت و شکوه آن است.

قدری پائین‌تر مدخل ورودی زنان دربار است منتهی درب آن هنوز برجای گذاشته نشده. مقابل درب این عمارت در طرف دیگر میدان مسجدی است با گنبدی زیبا که تمام دیوار آن از کاشیهای ظریف و رنگارنگ مزین شده

۱- Piazza Navona معروف‌ترین و زیباترین میدان شهر رم است که به نظر بسیاری از مردم مغرب‌زمین در دنیا میدانی از آن زیباتر وجود ندارد و فقط کسانی که این میدان زیبا را دیده و به این نظر آشنا هستند می‌توانند بفهمند نویسنده حتی با ذکر عقیده خود دایر بر ترجیح میدان شاه به میدان ناوونا چه‌جسارتی از خود بروز داده و تا چه حد تحت تأثیر زیبایی میدان شاه اصفهان قرار گرفته است.

کرزن در کتاب خود به نام ایران و مسئله ایران «Persia and the Persian Question» که در سال ۱۸۹۲ در لندن به طبع رسیده است می‌نویسد که میدان شاه اصفهان بدون تردید یکی از باشکوه‌ترین میدان‌های جهان است. باستان‌شناس معروف فرانسوی آندره گدار André Godard در صفحه ۱۰۵ کتاب آثار ایران، اضلاع میدان را ۵۱۲ متر در ۱۵۹ متر ذکر می‌کند. تقریباً همه جهانگردان و شرق‌شناسان دیگر نیز میدان شاه اصفهان را از زیباترین میدان‌های جهان بشمار آورده‌اند. م. م.

است^۱. در ضلع فوقانی میدان مسجدی است که فعلاً مشغول ساختمان آن هستند و در پایین میدان نزدیک بازار به قرینه آن سر درب بزرگی است که در طبقه بالای آن دو جایگاه قرار دارد که هرروز غروب آفتاب در آن تقاره می‌زنند و دو آهنگ جنگی ایرانی و ترك مینوازند که به گوش خوش می‌آید و باوجود بزرگی میدان در همه جا طنین می‌افکند.

محل تماشایی دیگر اصفهان خیابانی است که فعلاً در خارج از شهر قرار دارد، ولی وقتی که محلات جدید همانطور که به آن اشاره کردم به یکدیگر ملحق شد کاملاً در وسط قرار خواهد گرفت. طول این خیابان دو الی سه میل و عرض آن شاید دو برابر پنت موله^۲ در رم باشد.

در شروع این خیابان از سمت شهر اصفهان خانه کوچک چهارگوشی قرار گرفته که ایوانها و پنجره‌های زیادی دارد و با تصاویر و نقش و نگارهای جالبی تزئین شده است. از بالای این خانه تمام خیابان را به خوبی می‌توان دید و غرض از ساختمان آن نیز همین بوده است و قصر شاه را نیز دالانی بآن متصل می‌کند. در کنار خیابان دیوارهای یکسان و منظمی وجود دارد که در داخل آنها باغهای سلطنتی واقع شده و ورود به آنها برای تفریح مردم آزاد است و با انعام مختصری به باغبان میتوان به حد دلخواه از میوه‌جات آن بهره گرفت.

مدخل این باغها با نظم و ترتیب خاصی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و بالای هر یک از درب‌ها عمارات کوچک ولی زیبایی ساخته شده که می‌توان ضمن گردش و تفنن وارد آنها شد و ممکن است اشخاص غذای خود را نیز در آن صرف کنند. تعداد این عمارات آنقدر زیاد است و قرینه سازی و تناسب

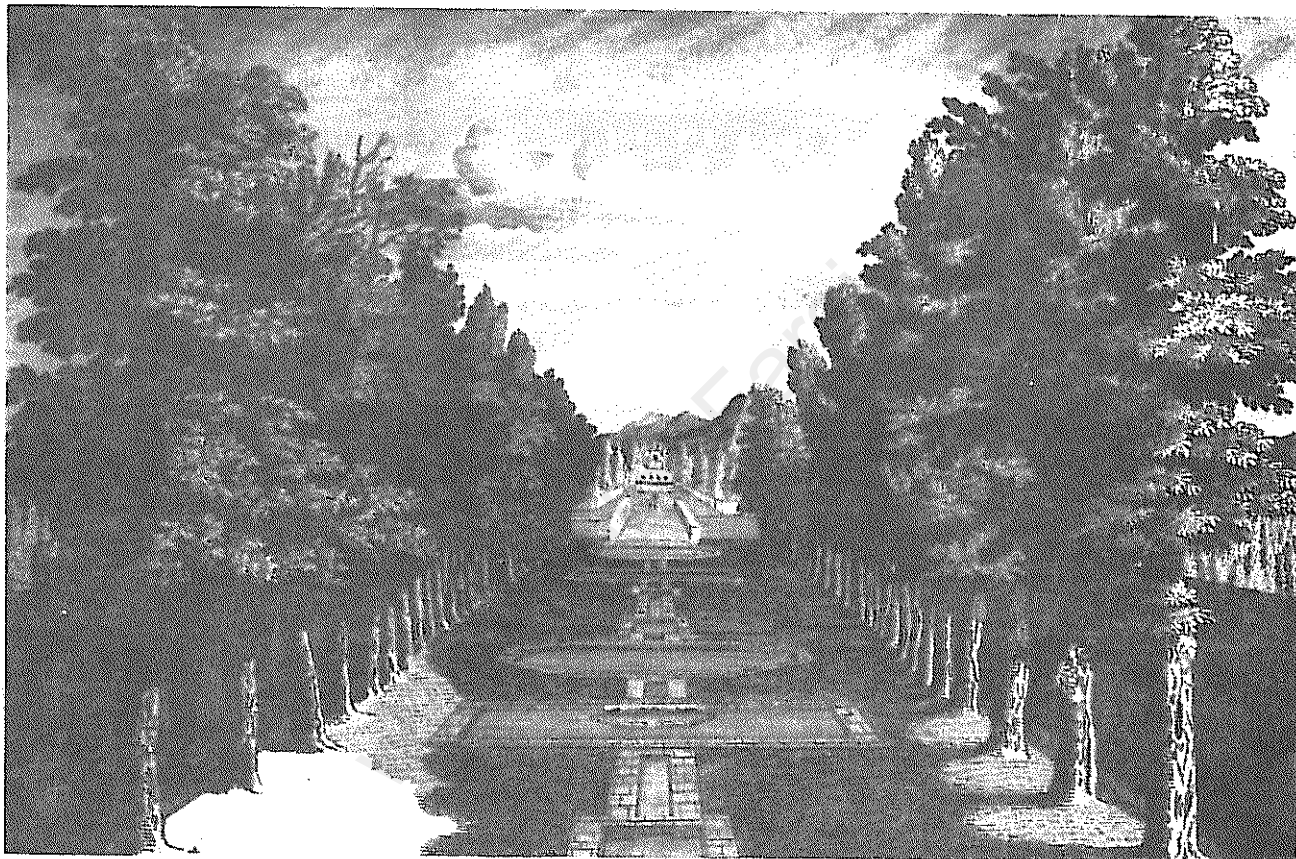
۱- همانطور که قطعاً خواننده توجه دارد منظور مسجد شیخ لطف‌الله است که شاه‌عباس دستور داد آنرا برای عبادت خود و حرمش بسازند. ۲- Ponte Molle نام یکی از پل‌های شهر رم است که بر روی رودخانه تیبر قرار گرفته. خود ایتالیا بیجا به این رودخانه تور Tevere می‌گویند. ۴۰.

به اندازه‌ای در آنها رعایت شده که واقعاً زیباتر از آن نمی‌توان تصور کرد بعلاوه در داخل باغها و بیرون از آنها در خیابان صفوف طولانی و منظم درختان انبوهی قرار گرفته که تناسب و نظم آنان فوق‌العاده است و نیز با فاصله‌هایی چند و غالباً در مقابل خانه‌های زیبا، حوضهای بزرگی به اشکال مختلف در وسط خیابان قرار گرفته که مملو از آب است و هر يك از آنها تا کنار معبر عریضی که برای عبور مردم پیاده و سوار ساخته شده گسترش یافته است.

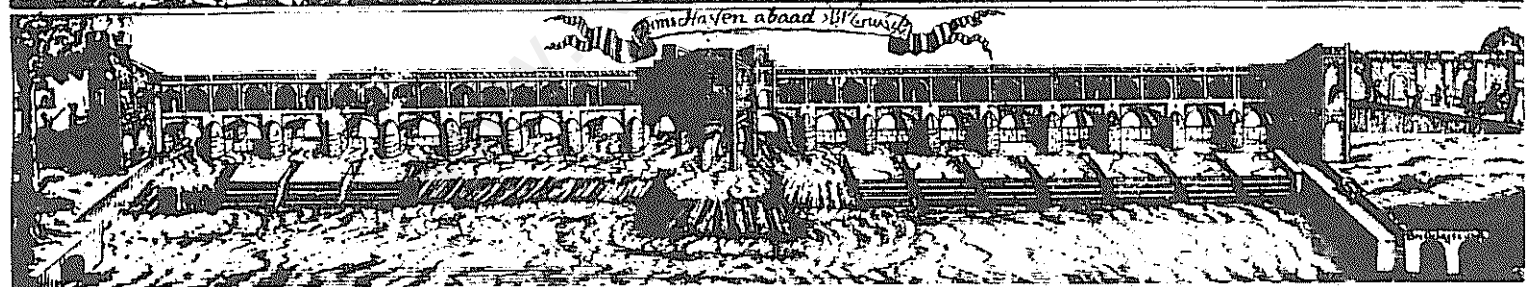
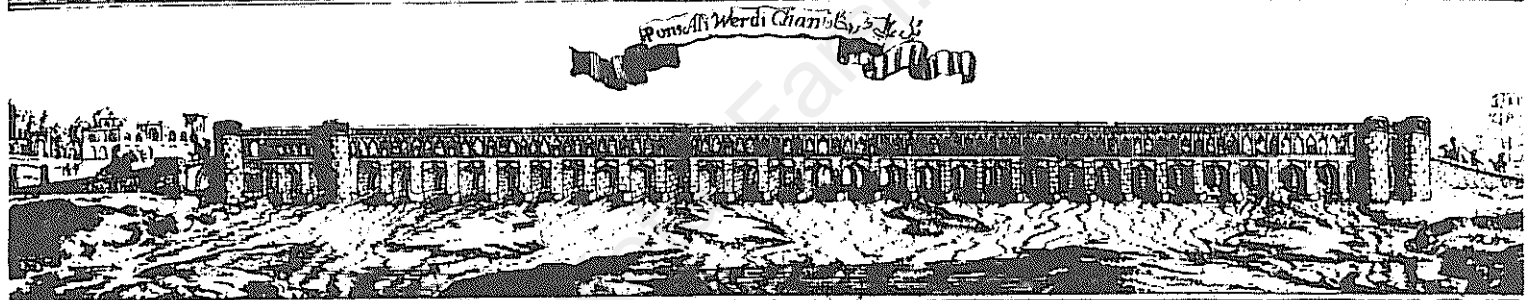
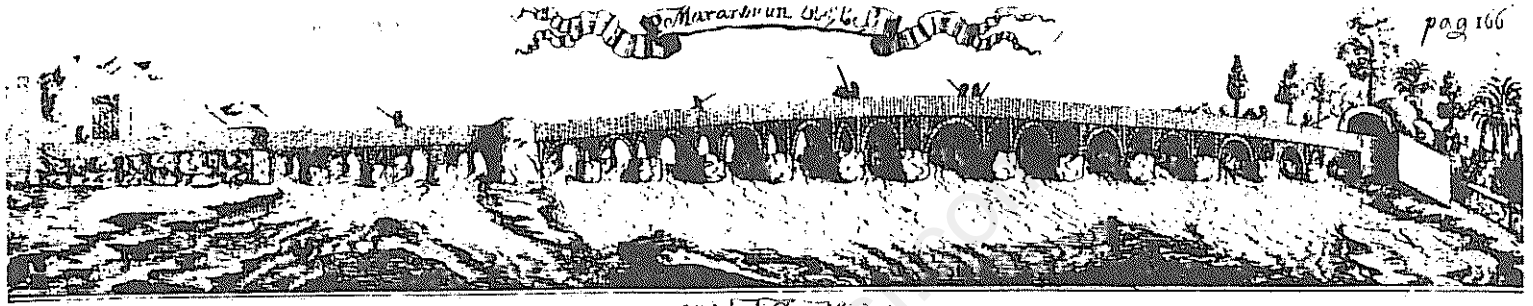
نهر بزرگی که در بستری سنگی جاریست و تمام طول خیابان را از وسط آن می‌پیماید این حوضها را سیراب می‌کند. در بسیاری از این حوضها آب از فواره‌ها جهش می‌کند و در بعضی دیگر به صورت آبشارهای کوچکی سرازیر می‌شود. کف پیاده روهای خیابان سنگفرش و برای عبور انسان و اسب بسیار مناسب است و به فاصله‌هایی چند سنگفرش قطع و در زمین گل‌های مختلف کاشته شده است.

خیابان را رودخانه‌ای قطع می‌کند که عمق آن زیاد نیست و از ترکیب هزاران جویباری که از کوهستانهای نزدیک سرازیر می‌شوند به وجود آمده است. فرق این رودخانه با سایر رودخانه‌های دیگر جهان این است که بعد از طی مسافتی به شعبات بسیار کوچک تقسیم می‌شود و بدون اینکه آب آن به دریا بریزد دوباره در زمین فرو می‌رود.

روی این رودخانه پلی وجود دارد که تماماً از آجر ساخته شده و عرض آن از تمام پل‌های رم بیشتر و طول آن حداقل سه الی چهار برابر آن پلهاست. معماری این پل به طرز غریبی انجام گرفته و در دو طرف آن طاق - نماهایی وجود دارد که مردم از زیر و بالای آن عبور می‌کنند. آنچه بیشتر نظر انسان را جلب می‌کند راهروهای زیر پل است که تقریباً هم سطح آب قرار گرفته و خنکی و زمزمه آب در طبقه زیرین پل بخصوص در تابستان‌های



باغ هزارگریب اصفهان
از سفرنامه شوالیه ساردن چاپ پاریس ۱۸۱۱



پل های اصفهان

از سفر نامه انگلبرت کمپفر Engelbert Kaempfer چاپ سال ۱۷۱۲

گرم بسیار مطبوع است ، بعلاوه درجهتی که آب جریان دارد نزدیک پل دیواره کوچکی از سنگ قرار داده‌اند تا آب از روی آن سرازیر شود و صورت آبشار کوچکی را به خود بگیرد و این منظره نیز در حد خود بسیار زیباست^۱ .

بعد از این رودخانه خیابان کماکان با همان دیوارها و درختان و خانه‌ها و باغها و حوض‌ها ادامه دارد با این تفاوت که خانه‌ها و باغات اطراف آن دیگر به شاه تعلق ندارد ، بلکه متعلق به اشخاص مختلفی است که برای اطاعت از دستور شاه و حفظ زیبایی خیابان در ساختن آنها بریکدیگر سبقت جسته‌اند . خیابان به باغ بسیار بزرگی که باغ هزار جریب نام دارد منتهی می‌شود . این باغ و همچنین خیابانی که بدان اشاره کردم امروز به اسم چهارباغ خوانده می‌شود ، زیرا در اصل باغهای چهارگانه‌ای در این محل وجود داشته‌اند که از مجموع آنها ، وضع فعلی بوجود آمده .

سطح باغ‌ها یکی بالاتر از دیگری قرار دارد منتهی عبور از آنها با اسب به آسانی صورت می‌گیرد . در آنجا چیز دیگری جز رشته درختان پرشاخ و برگ میوه وجود ندارد و تمام آنها آنقدر کوتاهند که پیاده‌ها و سواران با دست می‌توانند میوه بچینند و بعلاوه هر محوطه‌ای مخصوص درختان خاصی است مثلاً یک مربع مخصوص درختان انجیر و مربع دیگر مخصوص درختان هلو است و به همین نحو الی آخر .

این باغها متعلق به شاه هستند ، ولی مردم با آزادی کامل از آن استفاده می‌کنند و آنقدر میوه در آن وجود دارد که برای تمام شهر کافی و حتی زیاد است . در عرض و طول باغ راهروهای زیادی وجود دارد که

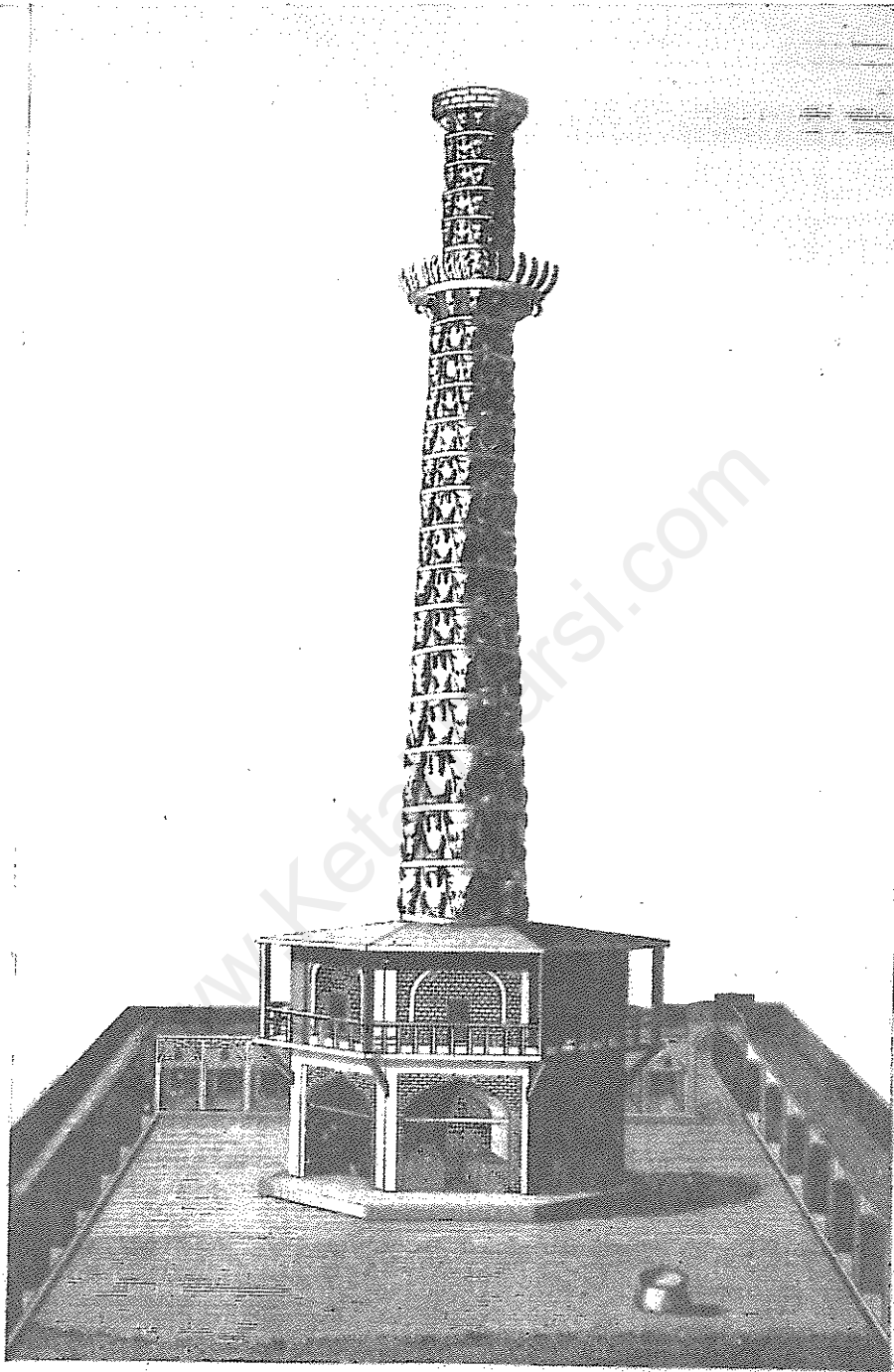
۱- منظور پل الله‌وردیخان است که توسط وی در اوایل سلطنت شاه عباس ساخته شده . این پل که ۲۹۵ متر طول و قریب ۱۴ متر عرض دارد به سی و سه پل نیز معروف است . شاردن در سفرنامه خود (جلدهشتم) از این پل به نام پل جلفا نیز اسم می‌برد . بروفسور پوپ و آندره گدار نیز هر یک در باره آن شرح مفصلی نوشته‌اند . م .

اطراف آنرا درختهای سرو کاشته‌اند و این معابر به اندازه‌ای طولیند که انتهای آنها دیده نمی‌شود. از آخرین باغ که از همه بلندتر است نهری عبور می‌کند و سپس دیواری آنرا محدود می‌سازد.

خیابانهای متعددی که چهارباغ را قطع می‌کنند گرچه در زیبایی به آن نمی‌رسند، ولی چندان دست کمی نیز از آن ندارند، زیرا آب به اندازه‌ای فراوان است که از وسط همه آنها نهری می‌گذرد و وضع سلسله درختان و کیفیات دیگر که وقت را به تشریح آن تلف نمی‌کنم به همان نحو است که در مورد چهارباغ تعریف کرده‌ام.

رویهمرفته به دلیل اینکه چهارباغ به شاه تعلق دارد واقعاً دارای عظمتی بی‌نظیر است و باید با طیب خاطر اعتراف کنیم که خیابان پوپولو در رم^۱ و خیابان پوجو رئال^۲ در ناپل و خیابان خارج از شهر ژن و خیابان مونرآل در شهر پالمو^۳ هیچکدام به پای آن نمی‌رسند. دو چیز نیز در این شهر دیدم که نه به ملاحظه عظمت، بلکه به علت وضع خاصی که دارند باید درباره آنها توضیح بدهم یکی اینکه در اصطبل شاه که دور از قصر سلطنتی است مناری گرد مانند منارهایی که در مساجد اسلامی نمونه آن دیده می‌شود وجود دارد. این منار نمی‌دانم به دلیل وجود مسجدی در نزدیک آن و یا به قصد روشن کردن اطراف یا برای دعوت مؤذن از مردم برای ادای فریضه مذهبی یا امثالهم ساخته شده، ولی از این جهت جالب توجه است که از صدر تا ذیل آن از کله بزهای کوهی و حیوانات وحشی دیگری ترکیب شده که یک شاه یا یکی از خویشان او که سازنده منار بوده است دریک وهله شکار همه آنها را زده است.

این منار بلند است و کله‌ها یکی در کنار دیگری قرار گرفته و تعداد آنها به چندین هزار می‌رسد مع الوصف این امر که همه آنها یک مرتبه شکار شده‌اند موجب تعجب نیست زیرا همانطور که امروزه نیز شاه بدان



La Tour de Cornes à Isfahan (Qutub minâr)
 کله منار (Kelleh minâr)

کله منار در اصفهان
 از سفرنامه شوالیه شاردن

عمل می‌کند این شکارها چندین روز به طول می‌انجامد و هزاران نفر برای خارج کردن حیوانات از جنگل در آن شرکت می‌کنند. رویهمرفته این منار با این همه کله حیوان و شاخهایی که از آن خارج شده حکایت از ذوق غیرعادی و عجیب ایرانیان می‌کند که باید گفت هیچیک آنها از این جهت به پای شاه نمی‌رسند و اگر فرصتی دست داد و خدا خواست برای شما از کارهای عجیب و غریب و هوسهای او حضوراً داستانها خواهم گفت. منار عجیب به نام منار کله خوانده می‌شود.

محل قابل توجه دیگری که در اصفهان دیدم اولین مدخل قصر شاهی است که شاه معمولاً سفرای خارجی و میهمانان را در آنجا می‌پذیرد و ضیافتها را در آن محل برپا میدارد. اولین مدخل قصر بدین دلیل گفتم که خود قصر یعنی جایی که شاه در آن زندگی می‌کند در حقیقت خیلی دورتر و داخل باغ است و طبق عادت حکمرانان مشرق زمین هیچکس حق ندارد از اطراف آن عبور کند یا داخل آن شود، ولی در داخل میدان و بالای اولین مدخل (که آنرا محترم می‌شمارند و هیچکس پا روی آستانه چوبی آن که قدری بالاتر از سطح زمین است نمی‌گذارد و حتی در مواقع مخصوصی مانند اماکن مقدس آنرا می‌بوسند) عمارت کوچکی است که عظمتی ندارد، ولی در عوض دارای زیبایی خاصی است و قبلاً مورد استفاده آنرا ذکر کرده‌ام.

وقتی شاه می‌خواهد از قصر خارج شود سوار بر اسب می‌شود و از خیابان بزرگی که از داخل قصر او تا مدخل خارجی ادامه دارد به پیش می‌راند. من مایل هستم این شیوه تغییر یابد و اگر موقعی ضمن صحبت با شاه موردی پیدا کرد به او خواهم گفت به نظر من بهتر است يك راهروی بلند و مسقف بین قصر و مدخل ساخته شود که وی بتواند پیاده آنرا ببیند و به هر حال

۱- البته نویسنده همه‌جا این منار را برج می‌نویسد و به برجی که در کلیساها بر بالای آن زنگ قرار دارد تشبیه می‌کند. ترجمه این توصیفات زاید به نظر رسید. م. م.

فعلاً وضع چنین است .

برای رفتن به بالای عمارت که چندین طبقه دارد از پلکان مارپیچی استفاده می‌شود که آنهم مطابق سلیقه من نیست . هر طبقه‌ای مرکب است از يك اطاق بزرگ در وسط برای پذیرایی و اطاقهای متعدد کوچک دیگر در اطراف آن . در قسمت جلو به سمت میدان و در قسمت عقب به سمت باغ یوانی است که روی زمین آن می‌نشینند و منظره اطراف را تماشا می‌کنند .

اطاقهای کوچک به اندازه‌ای از راه‌های مختلف به یکدیگر مرتبط شده‌اند که به قرار گرفته مستحفظ در عمارت پانصد درب کوچک به وجود آمده است . زیبایی این خانه بیشتر ناشی از آن است که تمام دیوارها از صدر تا ذیل تذهیب و با مینیاتورهای بسیار ظریف و الوان منقش شده‌است و در بین طلا-کاریها و رنگهای مختلف در بعضی نقاط روی دیوار کنده‌کاری‌هایی شده که واقعاً زیبایی خاصی دارد ؛ مضافاً به اینکه دیوارها نمی‌دانم از گچ مخصوص یا چه ماده دیگری به وجود آمده‌اند که علاوه بر یکپارچگی و صافی ، درخشش و جلای خاصی دارند و گویی از حریر سفیدند و روی آنها نه تنها خطوط سیاه کنده‌کاری ، بلکه برق طلا و رنگ لاجوردی و رنگهای تند دیگری که به کار رفته فوق‌العاده جلب نظر می‌کند .

طرح‌ها زیاد هنرمندانه نیست ، ولی پرخرج و پرکار است . سقف‌ها نیز مزین به طلاکاری و نقش و نگار مختلف و گچ‌کاری و فرورفتگی و برآمدگی‌هایی است که با سلیقه خاص و غیرمأنوس به وجود آمده و سطح هر يك از سقفها به قسمتهای مختلفی تقسیم شده که تزیینات هر يك بادیگری متفاوت است و در حقیقت به اندازه‌ای سقف‌ها زیباست که باید از طرف ما ایتالیا بیهوا مورد تقلید قرارگیرد . موقعی که در بغداد بودم به نقاش دستور دادم بادقت تمام نقش و نگار سقف اطاق مارا که شبیه همین‌ها منتهی ساده‌تر و کم‌کارتر بود بکشد و آنرا باخود به رم خواهیم آورد که مطمئناً مورد توجه

همگان قرار خواهد گرفت و دستور خواهند داد از آن تقلید شود .
 بعضی پنجره‌ها نیز واقعاً شایسته تقلید است . این پنجره‌ها غالباً در بالای اطاق واقع شده ، زیرا فقط برای گرفتن نور از آنها استفاده می‌شود و به این ترتیب بازکردن آنها مورد لزوم نیست ، بلکه برعکس برای اینکه داخل اطاق از نظر همسایگان و اغیار محفوظ و مستور بماند دائماً آنرا بسته نگه می‌دارند . ضمناً بطور جداگانه یک قاب چوبی به اندازه تمام پنجره می‌سازند و با قرار دادن آن روی میز یا جای هموار دیگری داخلش را پر از خمیر مایه گچ می‌کنند بطوری که بعد از خشک شدن خمیر ، در داخل چهار چوب قشری از گچ یکدست و مسطح که قطر آن از یک انگشت متجاوز نیست به وجود می‌آید و بعداً آنرا جلوی پنجره نصب می‌کنند و مسلم است که وقتی این قاب پرگچ آنجا قرار گرفت مانع نفوذ نور بداخل اطاق می‌شود بدینجهت با یک میله ظریف آهنی گچ را بادقت تمام سوراخ کرده و هزاران شکل زیبا و انواع گل و بوته به صورت مثبت کاری در داخل آن حک می‌کنند و نور از طریق این نقوش به مقدار کافی وارد اطاق می‌شود ، بعلاوه در بعضی تالارها سوراخ بزرگی دایره مانند یا به اشکال مختلف دیگر در جلوی پنجره‌ها تعبیه و شیشه‌های الوان جلوی آن نصب می‌کنند تا نور از ماورای آن به داخل بتابد و بالتیجه از ترکیب این روزه‌ها و سفیدی گچ و تابش نور به داخل اطاق منظره حقیقتاً زیبایی به وجود می‌آید .

در داخل این عمارت روی دیوارها بطور تک تک و نادر چهارچوبهایی وجود دارد که داخل آنرا نقاشی کرده‌اند ، ولی چون ایرانیان مانند ما عادت ندارند وقایع تاریخی یا اساطیر و افسانه‌ها را مجسم سازند این نقاشیها فقط عبارت است از تصاویر تنها یا دسته‌جمعی زنان و مردانی که بعضاً صراحی شراب در دست دارند ؛ برخی در حال نوشیدن هستند و عده‌ای مست و افتان و خیزان در حرکتند . بعضی از تصاویر نیز به نحوی است که نمی‌توان آنها را

جز به نقش و نوس^۱ و باکوس^۲ که درهم آمیخته‌اند به چیز دیگری تشبیه کرد. شخصیت‌های این تصاویر همه در لباس ایرانی هستند منتها کم و بیش تصاویری از اشخاصی که کلاه به سر دارند نیز دیده می‌شود تا به این ترتیب فرنگی‌ها را مجسم کنند (البته جز کلاه بقیه لباس هیچ شباهتی به البسه غربی‌ها ندارد) و نشان دهند که محلی‌ها در عوالم جنون‌آمیز مستی و بی‌خبری تنها و بی‌شریک نیستند. این نقاشی‌ها با وجود رنگهای ظریف بسیار ناشیانه ترسیم شده و مانند این است که به دست اشخاص بی‌اطلاع از هنر به وجود آمده‌اند و به این ترتیب بیم دارم که مبادا شاه بعد از دیدن آثاری چند از نقاش من قصد نگهداشتن او را کند.

محل جالب توجه دیگر باغ گلستان است که تماشای آن برای من امکان پذیر بود، ولی فعلاً از آن منصرف شدم تا فصل گل فرارسد و منظره آن زیباتر شود. وقتی خود شاه در اصفهان است هرکس نمی‌تواند این ابنیه و قصور را ببیند، ولی اکنون که وی غایب است بعضی‌ها منجمله ما بطور خصوصی و محرمانه توانستیم آنها را تماشا کنیم. در عمارت شاه مشاهده کردم که با جدیت و حرارت هرچه تمامتر مشغول تعمیرات و جا‌جا کردن اثاثیه هستند. در این کاخ فقط در مواقع رسمی تعداد بسیار محدودی از مقربین که اجازه حضور دارند می‌توانند داخل شوند و بقیه (و در مواقع غیررسمی همه، منجمله مقربین) در داخل میدان می‌ایستند و منتظر می‌شوند تا شاه با اسب از درب عمارت یا درب ورودی قصر که مخصوص زنان است خارج شود.

شاه یومیه به میدان می‌آید و بعضی اوقات اشخاصی را در آنجا به حضور می‌پذیرد و بعضاً اسب را به این سمت و آن سمت می‌راند و گاهگاه بعضی‌ها را طرف خطاب قرار می‌دهد و احیاناً افرادی را احضار و آنها را وسط میدان

۱- در زبان ایتالیایی «Venere» الهه عشق و لذات جسمانی. ۲- در زبان ایتالیایی

«Bacco» خدای شراب‌خواری و مستی م.

به صرف غذا و نوشیدنی دعوت می‌کند، گاهی نیز در میان کرنش و تعظیم و تکریم همراهان به این طرف و آن طرف می‌رود، ولی بیشتر اوقات مایل به دیدار هیچکس نیست و میل دارد تنها به بازار رود تا ببیند مردم چه می‌کنند و بطور کلی وقت او به این ترتیب می‌گذرد.

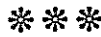
من در اصفهان برای کنجکاوی علاوه بر دیدن شیر و ببر و امثالهم که فراوان است به دیدن فیل‌های سه‌گانه‌ای که از هند به شاه پیشکش کرده‌اند رفتم. این فیلها در نوع خود کوچک هستند، زیرا فیل‌های بزرگ رانمی‌توان به آسانی از آن سرزمین بیرون آورد. با وجود کوچکی، ارتفاع هر یک از آنها به اندازه یک برابرو نیم انسان و حجم جثه آنها نیز به همان نسبت بود. تمام بدن فیل‌ها از خرطوم گرفته تا بقیه نقاط خاکستری رنگ و گوش‌های آنان مانند بال خفاش است و بطور کلی گوش و خرطوم فیل با نقاشی‌هایی که از فیل‌های هندی دیده‌ایم مختصری فرق دارد. بدن این حیوان پشم ندارد و خرطوم خود را می‌تواند با راحتی هرچه تمامتر به هر سمتی که می‌خواهد بچرخاند و در حقیقت استفاده دست را از آن می‌کند. مفاصل فیل مانند سایر حیوانات است و هرچه جز این گفته شود افسانه‌ای بیش نیست.

دراز کشیدن و برخاستن فیل بسیار سریع انجام می‌گیرد ولی البته به علت بزرگی جثه نمی‌توان گفت اعمال او به راحتی حیوانات دیگر است. بدون اینکه دیگر چیزی اضافه کنم باید بگویم نقاش شکل او را خواهد کشید و من نیز در کتابچه یادداشت خود تمام حرکات این حیوان را ثبت کرده و نوشته‌ام که وضع اطاعت او از فیل‌بان چگونه است و به چه نحو با خرطوم خود آنها را به اطراف می‌پاشد و جویبار کوچک در روی زمین به وجود می‌آورد و همچنین چگونه به دستور فیل‌بان اعمال مختلفی را انجام می‌دهد و طرز غذا خوردن و آشامیدن او به چه نحو است.

هدایت فیل و تأدیب او با ترکه معمولی یا چوب انجام نمی‌گیرد،

بلکه باید چوب بزرگی را که سر آن آهن نوک تیزی قرار دارد به بدن او فرو کنند و در سر دیگر این چوب کلنگی است که دائماً به سر یا گوش او می‌زنند ، زیرا با توجه به سختی و سطبری پوست و گوشت او هیچ چاره‌ای جز این نیست .

اکنون موقع آن است که قدری از سرزمین ایران و سکنه و قوای انتظامی و رشته امور آن صحبت کنم .



اطراف اصفهان سرسبز و حاصلخیز و دارای هوای معتدلی است و در عین حال وضع بسیار جالبی دارد ، زیرا کاملاً هموار و در عین حال دارای تپه و ماهور است . هموار از این جهت گفتم که انسان در موقع راه رفتن از دشت مسطحی عبور می‌کند و ناهموار از این جهت که زمین پر از تپه‌هایی است که به طرز نامنظم و مجزی از یکدیگر قرار گرفته و گویی در روی تخته شطرنج طاس‌های چندی را بطور پراکنده رها کرده‌اند . غالباً در وسط چمن‌زار سر سبزی ملاحظه می‌شود که یک تپه سنگی عمودی سردر آورده و تکرار این منظره صحنه‌ای بسیار تماشایی به وجود آورده است .

سکنه ایران را اقوام و ملل و نژادهای مختلفی تشکیل می‌دهند . قبل از همه باید از خارجیانی اسم ببرم که برای تجارت به این سرزمین آمده‌اند و تعداد هندی‌ها بخصوص عده‌ای که به آنها بانیان می‌گویند و غالباً از گجرات مهاجرت کرده‌اند بیش از همه است .

گجرات روزگاری مستقل و دارای پادشاه بوده ، ولی امروز به مغول کبیر تعلق دارد . تعدادی از گجراتی‌ها منجمله پادشاه امروزی لاهور و همچنین مغول کبیر که بر قسمت اعظم هندوستان حکومت می‌کند مسلمان هستند و عده‌ای نیز مشرک و بت پرستند و چون هنوز اطلاع صحیحی درباره آنان ندارم و نمی‌خواهم مطالبی را که به‌گناه آن واقف نیستم بنویسم در این باره

دم فرومی بندم .

اهالی بومی ایران نیز از اقوام مختلفی هستند که اگر بخواهیم طبقات را از پایین بالا نام ببریم باید نخست از گبرها یا خارج از مذهبها و مشرکین شروع کنیم که هنوز نیز آتش پرستند و آنرا مقدس می‌شمارند . درباره این عده و تشریفات مذهبی آنان به موقع خود مفصل صحبت خواهم کرد و فقط مطلبی را که اکنون باید تذکر دهم این است که گبرها از نسل ایرانیان حقیقی هستند و سابقه آنان حتی به زمان اسکندر می‌رسد ، ولی اقوام مختلفی که بعداً ایران را اشغال کرده‌اند آنها را سخت تحت فشار و عذاب قرار داده‌اند بطوری که امروزه تعداد گبرها کم است و فقط در سه شهر ایران منجمله اصفهان در محله علیحده‌ای سکونت دارند . همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم یکی از محلات اصفهان که باید بعداً به هم ملحق شده و شهر بزرگ چهار - محله‌ای اصفهان بزرگ را تشکیل دهند محله گبرهاست .

این چهار محله یا بهتر گفته شود چهار شهر به اندازه‌ای به هم نزدیک هستند که فقط خیابان زیبای چهارباغ و رودخانه‌ای که وسط آنرا قطع می‌کند آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد . اگر پل رودخانه را مرکز قرار دهیم از قسمت شمالی آن یعنی زاویه شرقی خیابان شهر اصلی اصفهان شروع می‌شود و از آن زاویه به سمت غرب عباس‌آباد است و آن طرف رودخانه در قسمت جنوب مقابل عباس‌آباد محله جلفا قرار گرفته است و در مقابل اصفهان اصلی گبرآباد جای دارد که مختص اقامت گبرها یعنی همین طایفه‌ایست که درباره آنها صحبت کردم .

فرقه‌های مختلف مسیحی نیز از قبیل آسوری‌ها و گرجی‌ها و بخصوص ارمنی‌ها که تعداد آنان زیاد است در اصفهان ساکن هستند و ارمنی‌ها که غالباً تاجر و توانگرند ، تجارت کشور را بخصوص در مورد داد و ستد با ترک‌ها قبضه کرده‌اند .

مسلمان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اکثریت عجمی هستند که از نام عجم مشتق می‌شود و ایران را بطور کلی به این اسم می‌نامند، ولی نام پارس و پارسی که از روی آن پرسیا و پرسیانو گرفته شده نیز به همان اندازه مصطلح است. پارس و پارسی در اثر تمایلی که در زبانهای اولیه عبری به تبدیل پ به ف وجود داشته است اکنون فارس و فارسی نیز گفته میشوند. در این صفحات امروزه پارسی و عجمی را مترادفاً ذکر می‌کنند و سبک «آجامینا»^۱ که ما در ایتالیا برای طلاکوبی و نقره‌کوبی در روی فلزات به کار می‌بریم از نام عجم مشتق شده است، زیرا من در اینجا نظیر این کارها را زیاد می‌بینم ولی هیچیک از آنها به زیبایی کارهای ایتالیا نیست.

آنها که بیشتر به وضعیت آشنا هستند می‌گویند عنوان عجمی به مردم ایران بطور اعم اطلاق می‌شود در حالی که فارسی یا پارسی مربوط به مردم ایالت فارس است که فقط قسمتی از امپراطوری ایران را تشکیل می‌دهد و چون مردم قسمتهای دیگر این سرزمین نیز کم و بیش به زبان این استان متکلم هستند بنابراین زبان را بطور کلی فارسی می‌گویند. مردمان عجمی مسلمانان فعلی و اولادان ایرانیان باستان هستند که دین خود را پس از تسلط اعراب تغییر دادند و به این افراد تات هم می‌گویند که معنای گریزان از جنگ و رعیت می‌دهد.^۲

گروه دیگری از مسلمانان قزلباشها هستند که قوای نظامی کشور و همچنین طبقه نجبا را تشکیل می‌دهند و از وضعیات و نظام چریکی آنها بعداً

۱- Agiamina بطوری که نویسنده نوشته است و تلفظ صحیح آن آجامینا Agemina است عبارت است از کاری که با تارهای طلا و نقره بر روی فلزات دیگر انجام شده باشد و این کلمه هنوز نیز مصطلح اهل فن است.

۲- تات يك کلمه ترکی است که معنی «غیر ترک» را می‌دهد و تقریباً آنرا به همان صورتی که عربها لفظ عجم را بکار می‌برند استعمال می‌کنند یعنی جنبه تحقیر آمیز دارد. در این مورد می‌توان به کتاب دایرةالمعارف اسلامی اثر پروفیسور Minorsky (جلد چهارم صفحات ۷۳۳ تا ۷۳۶) مراجعه کرد. م.

سخن خواهم گفت . قزل باشها اصلا از نژاد ترك‌هایی هستند که در قرون گذشته به کشور مسلط شده بودند تا اینکه سر سلسلهٔ دودمان سلطنتی فعلی که اصلا از نژاد عرب و از اعقاب پیغمبر اسلام است کم کم در دل مردمان راه یافت و موفق شد به کمک همین چریک‌های ترك که از دست اربابهای خود به تنگ آمده بودند و او را مرشد و پیشوا می‌خواندند ملك را از چنگ ترکان به در آورد ، ولی اسلحه در دست قزلباشها باقی ماند و تا به امروز نیز آنرا حفظ کرده‌اند .

جریان کار تا حدی که من می‌دانم از این قرار است که شیخ صفی جد بزرگ شاه فعلی که از نژاد عرب و مردی روحانی بود در اردبیل می‌زیست و از اولاد علی داماد پیغمبر اسلام بود که در این مذهب نسبت به او اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد . شیخ صفی از آن گروه مسلمانانی بود که معتقدند اولادان علی نسلا بعد نسل جانشینان پیغمبر اسلام هستند و امروزه دین رسمی ایرانیان همین است منتهی در آن موقع فقط عدهٔ کمی این اعتقاد را داشتند در نتیجه حکمرانان زمان که مانند ترکان عقیده‌ای غیر از این داشتند به آزار او برخاستند .

شیخ صفی در اردبیل از شهرت نیکوکاری بطور شایانی برخوردار بود و بخصوص چون عدهٔ زیادی از غلامان را خود آزاد کرده یا باعث آزادی آنان شده بود نه تنها در میان این دسته اعتبار زیادی داشت ، بلکه همهٔ آنان نسبت به او احترامی توأم با ارادت مذهبی داشتند و در نتیجه دستوراتش را با جان و دل می‌پذیرفتند و به او امرش گردن می‌نهادند . شیخ صفی به این ترتیب آیینی را بنیان نهاد که امروزه به آن تشیع می‌گویند و پس از مرگ او نیز اولادانش همان روش را ادامه دادند و طرفدارانشان روز بروز زیادتر شدند . جنید از نوادگان شیخ صفی تا به آنجا رسید که سلطان اردبیل شد .

۱- بطوری که پروفیسور Lockhart در کتاب «انقراض سلسلهٔ صفویه و اشغال ایران از طرف افغانها» می‌نویسد شیخ صفی شخصاً شیعه نبود، بلکه وی حتی فرزندش شیخ صدرالدین از پیروان مذهب تسنن بودند و اولین کسی که از سلسلهٔ صفوی مذهب تشیع را اختیار کرد نوهٔ شیخ صفی به نام خواجه علی بود. م.۰

او و پسرش حیدر از اینکه عقاید خود را به اطرافیان با زور اسلحه تحمیل کنند ابایی نداشتند و بعلاوه در اثر ازدواج با سلسله سلاطین ترك نژاد که در آن موقع بر ایران حکومت می‌کردند با آنان خویشاوندی برقرار ساختند. در آن موقع حکومت با حسن بیگ بود که به او اوزون حسن می‌گفتند او قبل از اینکه شاه شود یکی از خواهران خود را به سلطان جنید داده بود و بعد از تکیه به اریکه سلطنت نیز دختر خود را به عقد ازدواج شیخ حیدر فرزند جنید درآورد و به این ترتیب اسماعیل پا به عرصه وجود نهاد که به او صوفی نیز لقب داده‌اند.

اسماعیل در جوانی بسیار مورد آزار پسران و جانشینان حسن قرار گرفت و آنان علی‌رغم خویشاوندی، علاوه بر کشتن پدرش قصد از میان برداشتن او را نیز داشتند، ولی وی بالاخره پس از گذراندن دوره‌های زندان و فرار و درسرهای بی‌شمار به کمک ترک‌ها و ترکمن‌هایی که به او اعتقاد مذهبی فوق‌العاده‌ای داشتند آنقدر همت به خرج داد و فعالیت کرد تا اولادان حسن را يك بيك از میان برداشت و حکمران بلامنازع تمام ایران شد و امروز نوادگان او بالورائه بر این کشور سلطنت می‌کنند.

اولادان شاه اسماعیل را با لقب او و شیخ صفی جد بزرگشان صوفی یا صوفیان می‌خوانند و چون نسلشان به حسین فرزند علی داماد پیغمبر می‌رسد به آنان حسینی نیز می‌گویند. شاه اسماعیل برای متمایز کردن آیین شیعه و شناسایی پیروان خود به سربازان ترکمنی که در راه او جانبازی می‌کردند کلاه سرخی اعطا کرد تا زیر عمامه بر سر گذارند. این کلاه نوک تیزی داشت که از زیر عمامه بیرون می‌آمد و بعلاوه به علامت علی و اولادان او یعنی دوازده امام دارای دوازده ترك بود. با وجودی که امام به معنی رهبر و پیشواست باید گفت از دوازده امام شیعیان غیر از دو تن بقیه به جانشینی پیغمبر منصوب نشدند، زیرا این مقام مدعیان دیگری داشت که غالب آنان از خویشان پیغمبر

و رؤسای رشته دیگر این مذهب که پیروان زیادتری دارد و تسنن خوانده می‌شود بودند و تحت عنوان خلیفه یعنی جانشین پیغمبر نخست در دمشق و سپس در بغداد حکومت کردند و خلافت در ظرف این مدت در خاندان‌های مختلفی دست به دست گشت .

اسماعیل به کمک ترکمنهای مرید خود که به مناسبت رنگ کلاه قزلباش یعنی سرخ سر خوانده می‌شدند به بقیه خاك ایران که در آن موقع بین حکام و رؤسای بیشماری تقسیم شده بود حمله کرد و به آسانی آنانرا که همه مخالف یکدیگر نیز بودند از میان برداشت و فرمانروای مطلق شد و از آن تاریخ به بعد فرزندان او از جمله شاه فعلی که علاوه بر القاب متعدد دیگر دارای عنوان شیخزاده نیز هست و به نسب عالی خود مباحات می‌کند به ایران حکومت می‌کنند .

شاه در بعضی از مراسم مانند سایر قزلباش‌ها کلاه سرخی که خود آنان تاج می‌نامند به علامت جنگ‌آوری و اصالت نسب بر سر می‌گذارد ، ولی این امر بسیار نادر اتفاق می‌افتد و شاید علت این است که سنگینی تاج او را خسته می‌کند . قزلباشها بر دو نوعند یکی آنهایی که این عنوان را به ارث برده‌اند و اجداد آنها در خدمت شاه اسماعیل بوده‌اند ، این عده تا پایان دودمان خود این لقب را به ارث خواهند برد و جای آنها در بین قوای نظامی معین است . عده دیگر آنهایی هستند که گاهگاه از طرف شاه به دریافت این عنوان مفتخر می‌شوند ، مثلاً تمام غلامان او از هر ملیتی که باشند به محض اینکه به آیین شیعه درآمدند وارد قوای نظامی می‌شوند و علاوه بر اینکه عنوان قزلباش می‌گیرند منبعد از نجبای کشور محسوب و از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند . گاهی نیز مقام قزلباشی به خارجیانی که در خدمت شاه هستند اعطا می‌شود و تاج مخصوص قزلباش به علامت افتخار به آنها تعلق می‌گیرد ، اما چنین اتفاقی بسیار نادر است و من از مرد مطلعی که تقریباً پانزده سال است

ایران را از نزدیک می‌شناسد شنیدم که در ظرف این مدت فقط يك بار ناظر چنین واقعه‌ای بوده و دیده است که شاه با دست خود تاج را بر سر يك خارجی گذاشته است. این خارجی دون روبرتوشرلی انگلیسی^۱ است که در سالهای گذشته از طرف شاه عباس به عنوان سفیر به رم آمد و به دربار پاپ پائولو رفت و اکنون با همان سمت به دربار شاهزادگان دیگر مسیحی می‌رود. شنیدم دون روبرتو خود از شاه درخواست این کار را کرد، ولی من هرگز چنین درخواستی را از شاه ایران نخواهم کرد^۲.

تمام قزلباشها دارای عنوان بیگ نیز هستند و رؤسای آنان که هر يك صد مرد جنگی به زیر فرمان دارند یوزباشی خوانده می‌شوند. یوزباشی‌ها نیز به نوبه خود زیر دست سلطان‌ها هستند، عنوان سلطان در ترکیه مختص افراد خاندان سلطنتی است، ولی در ایران به فرماندهان نظامی و حکام شهرها و اراضی گفته می‌شود و تقریباً همان معنای کاپیتن را در قلمرو حکومت ناپل می‌دهد.

سلطانها نیز زیر دست خان‌ها قرار دارند. عنوان خان در ترکیه یکی از عناوین پادشاه است، ولی در ایران معنای حاکم کل يك ایالت را می‌دهد و يك خان به قدری اختیارات دارد که در قلمرو حکومتش سر نوشت تمام مأمورین کشوری و لشکری درید قدرت او است و به هر طریقی که می‌خواهد حکومت می‌کند و هیچکس را جز شخص شاه به عنوان ارشد خود نمی‌شناسد و در جنگ‌ها و امور مربوط به حوزه قلمرو خود فقط از دستورات او اطاعت می‌کند.

۱- منظور نویسنده از دون روبرتو شرلی همان سررابرت شرلی Sir Robert Sherley برادر سر آنتونی شرلی انگلیسی است که در سال ۱۵۹۹ به معیت وی به ایران آمد و برای تجدید سازمان قوای نظامی کشور فعالیت زیادی کرد. ۲- نویسنده در اینجا مفصلاً توضیح می‌دهد که علت امتناع او از پذیرفتن تاج قزلباش چیست و ماحصل اینکه معتقد است اینکار با عقاید مذهبی او که مسیحی متعصب و معتقدی است منافات دارد. م.

تعداد سلطان‌ها نسبتاً زیاد است ولی فقط عددهٔ خیلی کمی از آنان مستقیماً زیر نظر شاه قرار دارند و هریک از این سلطان‌ها يك خان به عنوان مافوق دارد .

تمام این مناصب فقط برای مدتی است که ارادهٔ شاه اقتضا کند ، اما طبق سنن کشور در صورتی که بی‌کفایتی و ناشایستگی از کسی دیده نشود تغییری در وضع او داده نمی‌شود و البته اگر کسی شایستگی از خود نشان داد امکان ارتقا و بهبود موقعیتش نیز مسلماً وجود دارد . لقب خانی اغلب نسلاً بعدنسل منتقل می‌شود و کسانی هستند که دوستانه سال است بطور موروثی این لقب را دارند و بدین سبب مردم این سامان آنانرا بیشتر به عنوان ارباب می‌شناسند تا مأمور منصوب از طرف شاه . این رسم زیاد مقبول طبع شاه نیست و او مایل است تا حدی که می‌تواند آنرا تعدیل کند ، زیرا به نظر او خان‌ها در سرزمین خود زیاده از حد اختیارات دارند و او شخصاً وقتی جوان بوده یعنی در اوایل سلطنت خود از آنان آزار بسیار دیده است . زمین و ده و بطور کلی هرچه به پدر تعلق دارد بعد از مرگ به فرزندان او ارث می‌رسد و فقط وقتی کسی می‌میرد باز ماندگانش صورت اموال او را اعم از منقول و غیرمنقول به عنوان اطاعت و بندگی تقدیم شاه می‌کنند و او اگر چیزی را بپسندد ضبط می‌کند و بقیه به ورثه تعلق می‌گیرد .

وقتی از کسی ناشایستگی مشاهده شود تمام اموالش ضبط می‌شود ، اما البته این قاعده عمومی نیست . در ایران تعداد زیادی خان وجود دارد که قدرت آنان متفاوت است و مهمترین آنها خان شیراز مرکز فارس است که تخت جمشید شهر ایران باستان در دوازده فرسنگی آن قرار گرفته . شیراز بسیار بزرگ و معمور است . بعد از چند روز راه‌پیمائی از اصفهان به سمت جنوب استان فارس شروع می‌شود و تا بالای دریای هرمز ادامه دارد . خان

شیراز قادر است بیست و پنج هزار اسب ، بلکه بیشتر زین و برگ کند و قلمرو او به اندازه تمام خاک پرتغال وسعت دارد و به این ترتیب شما می‌توانید تاحدی قدرت او را مجسم کنید .

در شهر اصفهان که امروز مرکز ایالت عراق محسوب می‌شود و همچنین در قزوین و چند شهر معتبر دیگر خطه عراق خان وجود ندارد زیرا این شهرها اقامتگاه شاه بشمار می‌آیند و در این نقاط قصرهایی مجهز به خدم و حشم و اشیاء مورد نیاز او آماده شده‌اند . شاه به ندرت در محلی ثابت می‌ماند و از طرفی چون نمی‌تواند تعداد زیادی از افراد خود را به مسافت برد غالباً فقط دو یا سه نفر را اجازه همراهی می‌دهد و با اسب‌های راهوار و چابک در عرض پنج الی شش روز به اندازه سی روز یک نفر پیاده راه می‌پیماید .

در طولیله‌های سلطنتی دائماً اسب‌های زین و یراق شده آماده حرکت فوری هستند ، زیرا معلوم نیست شاه چه موقع قصد عزیمت می‌کند و به کدام نقطه می‌خواهد برود . چون دیگران نمی‌توانند به این سرعت او را همراهی کنند در تمام نقاط اصلی کشور خانه‌هایی ساخته شده است که به اندازه کافی نفرات و لوازم در آن هست تا در صورت احتیاج مورد استفاده شاه قرار گیرد . به نظر من این دلیل تشخص و عظمت است و سلطان عثمانی از این جهت به پای او نمی‌رسد .

اکنون که به حد کافی راجع به وضع عمومی صحبت کرده‌ام بهتر است قدری نیز درباره خودم صحبت کنم .

روز یکشنبه ۱۲ مارس پدر جووانی که خلیفه کرملی‌های برهنه پا است^۱ طی نامه‌ای که به یکی از صاحب منصبان شاه یعنی مهماندار باشی نوشت او را از ورود من آگاه ساخت . مهماندار باشی از این جهت عنوان فوق را دارد

۱ - Juan Taddeo di San Eliseo که نویسنده نام او را پدر Giovanni می‌نویسد ، یکی از روحانیون اسپانیولی بود که از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۲۱ میلادی در اصفهان به عنوان خلیفه کرملی‌های برهنه پا خدمت کرد و سپس اسقف عیسویان آن شهر شد . م .

که مأمور و مسئول جا دادن به میهمانان و رسیدگی به وضع آنان است. در نامه توضیح داده شده بود که من فعلاً قصد حرکت ندارم و در انتظار دریافت اخبار قطعی تری دربارهٔ مراجعت شاه یا تعیین محلی که بتوانم در آنجا به حضورش باریابم هستم و به هر حال برای اخذ تصمیم ماندن یا عزیمت بایستی در انتظار وصول جواب این نامه باشم و در حقیقت سرنوشت مسافرت من به آن بستگی تام دارد.

همانروز خانم‌های مسیحی عالیقدر گرجی که اکنون در اصفهان هستند به منزل ما آمدند. آنان جمعا سه خواهر هستند، ولی چون یکی از خواهران مریض بود فقط دوتن از ما ملاقات کردند. این خواهران در سرزمین خود مالک زمین و ثروت بیشماری بوده‌اند، ولی در ابتدای جنگی که بین شاه ایران و تهمورس خان یکی از شاهزادگان بزرگ گرجستان^۱ که با آنان خویشاوندی دارد در گرفت یا به علت اینکه از حملهٔ صد هزار نفری شاه غافلگیر شدند و نتوانستند مانند تهمورس خان و سایر قوای او به موقع از جلوی سپاهیان بگریزند و یا به علت اینکه یکی از خویشان متنفذ آنان در خدمت شاه بود و تصوری کردند بدین ترتیب ایمنی دارند، بلافاصله تسلیم شاه شدند و به میل خود به اصفهان آمدند، زیرا اطمینان داشتند که چون به جانب شاه روی کرده‌اند مسلماً رفتار شایسته‌ای در حق آنها خواهد کرد.

ابتدا نیز احترامات زیادی نسبت به آنان انجام گرفت و شاه خلعت‌های ذیقیمتی به آنان اعطا کرد و ورودشان به اصفهان به معیت خدمه و غلامان با جلال و شکوه فراوان انجام گرفت و تمام جواهر و پول و اموال خود را نیز همراه داشتند. بعد از مدتی شاه سعی کرد این سه خواهر و شوهر یکی از

۱- تهمورس خان در سال ۱۶۰۵ میلادی به جانشینی پدر یعنی داود شاه اول امیر کاختی‌های گرجستان شد ولی بعد از تقریباً ده سال شاه‌عباس او را از این مقام خلع کرد و چون تهمورس خان تسلیم این نظر شاه نشد جنگهای طولانی میان او و قوای ایران در گرفت که منجر به انهدام قسمت زیادی از خاک گرجستان شد. م.

آنان را که همسر خود را همراهی می‌کرد مسلمان کند، ولی آنها امتناع کردند و هدایا و تحف شاه را که به این مناسبت اعطا شده بود پس فرستادند. شاه به این دلیل و علاوه بر آن به علت اینکه خویشاوند نامبرده با حيله موفق به فرار شده بود و از طرفی جنگ با تهمورس خان نیز ادامه داشت آنان را مورد بی‌مهری قرارداد و از آن تاریخ به بعد تقریباً به حالت نیمه زندانی مجبور شدند در اصفهان بمانند و اکنون این زنان بیچاره از هر کمکی محروم شده‌اند و شاه نیز دیگر به آنان دیناری نمی‌دهد و بعلاوه از وطن خود نیز به مناسبت وقوع جنگ هیچگونه کمکی دریافت نمی‌کنند و در طی سالهای متمادی اقامت خود در اصفهان هرچه داشته‌اند حتی غلامان خود را فروخته‌اند و به اندازه‌ای پیریشان و بیچاره هستند که حتی به قوت لایموت روزانه نیز محتاجند و فقط گاهگاهی نمایندگان مذهبی به آنان کمکهایی می‌کنند.

این زنان را صبح آنروز در کلیسایی که در آنجا عبادت می‌کردند دیدیم و از ما اطلاعاتی خواستند و عصر بدون خبر قبلی و سرزده به خانه ما آمدند و چون عیسوی و نجیب‌زاده هستند اظهار تمایل فوق‌العاده کردند که با ما روابط دوستی برقرار سازند. من که می‌دانستم آنان چه کسانی هستند و بعلاوه غلامانی را که همراهشان بودند شناختم با وجودی که ورودشان غیرمنتظره بود سعی کردم با احترامی که شایسته شأن حقیقی و خانوادگی آنان است با آنها رفتار کنم و با گرمی هرچه تمامتر استقبالشان کردم و از آن روز به بعد دوستی صمیمانه‌ای بین ما برقرار شد.

داستان جنگ با تهمورس خان و گرجیها را من به خوبی می‌دانم، ولی چون خیلی طولانی است نمی‌توانم فعلاً شرح دهم فقط همینقدر اشاره می‌کنم که علت بروز جنگ با ترکها را احتمالاً باید از همینجا جستجو کرد. سرزمین گرجستان امروز نه به او تعلق دارد و نه به شاه ایران، زیرا هرروز دست به دست می‌گردد و حقیقتاً مشاهده سرنوشت مردمان بیچاره‌ای که از هر دو طرف

دائماً کشته می‌شوند یا به اسارت می‌روند و وجود اینهمه بدبختی و بیچارگی موجبات کمال تأثر انسان را فراهم می‌کند .

گرچی‌ها همیشه سربازان شجاعی بوده و هستند و کسی که از سرزمین آنها عبور کرده‌است فوق‌العاده از زیبایی آن تعریف می‌کرد و می‌گفت به‌استان لمباردی ایتالیا شباهت دارد .

از این مسائل گذشته باید به اطلاع شما برسانم که در این شهر بطور ناشناس زندگی می‌کنم و وزیر هم چون علی‌رغم میهمانهای دیگر خرجی براو تحمیل نمی‌کنم از من بسیار راضی است .

از لحاظ سلامتی وضعم خوب است فقط در اثر روزه مذهبی که قسمتی از آن در طی مسافرت خسته‌کننده‌ام انجام شد خیلی فرسوده شده‌ام زیرا در مدت مسافرت علاوه بر کم خوردن و بد خوردن تقریباً مدت پنجاه شب متوالی با لباس خوابیدم و حتی کمربندم را باز نکردم . باوجودی که در اثر این صدمات ضعیف و لاغر شده‌ام ولی به لطف خداوندی در انجام وظایف ایام چهل‌گانه روزه‌داری فروگزاری نکرده‌ام و امیدوارم اکنون که زندگی راحتی را به سر می‌برم دوباره سلامت مزاجم اعاده شود .

روزه گرفتن^۱ در این حوالی امر مشکلی است ، زیرا در ایران تعداد رودخانه‌ها معدود است و در آنها ماهی کم صید می‌شود و یا اصلاً نمی‌شود بعلاوه دریا از اصفهان دور است ، زیرا مدیترانه قریب شصت روز کاروان و دریای فارس در هر مزی روز و بحر خزر که نزدیکترین دریاهاست بیست روز با اصفهان فاصله دارند . فعلاً ماهی نمک سود دریای خزر را می‌خوریم که بسیار لذیذ است یا شاید به علت اینکه امکان دیگری وجود ندارد در نظر من چنین می‌آید . موقعی که از لحاظ مذهبی خوردن گوشت دام مجاز شود

۱- مسیحیان معتصب دوره چهل روزه قبل از عید پاک را روزه می‌گیرند و در این دوره علاوه بر امساک در صرف غذا و پرهیز از خوردن گوشت دام بیشتر به عبادت می‌پردازند و سعی می‌کنند از لذایذ جسمانی اجتناب کنند. م.

باید بگویم که وضع ما از هر حیث رضایت‌بخش خواهد شد ، زیرا انواع و اقسام گوشت در اینجا پیدا می‌شود .

در اصفهان که گرانترین قسمت ایران است در مقابل يك پیاستر سلطنتی اسپانی که پول مطلوب مشرق زمینی‌هاست می‌توان پنج الی شش مرغ بسیار خوب خریداری کرد ولی در طول راه محل‌هایی بود که با يك پیاستر و ربع آن تمام افراد کاروان می‌توانستند غذا بخورند و این موضوع در ایتالیا اصلاً قابل تصور هم نیست . در مورد میوه بگویم که هنوز تا يك ماه دیگر می‌توانیم از خربزه‌های عالی اصفهان بخوریم . نمی‌دانم اینها را موقع چیدن دیگر خربزه‌ها می‌چینند و با دقت و روش مخصوصی مواظبت می‌کنند یا اینکه دیرتر می‌کارند و دیرتر به عمل می‌آورند و از تخم مخصوصی به وجود می‌آیند و یا شاید هم در اثر خوبی هوا یا خشکی زمین است که خربزه را روی آن قرار می‌دهند ، ولی به هر حال باید بگویم که در تمام طول زمستان این نوع خربزه وجود دارد و مزه آن نیز فوق‌العاده خوش‌آیند است^۱ .

ایرانیان آغاز بهار را که ابتدای سال شمسی است نوروز می‌گویند و فرارسیدن آنرا جشن می‌گیرند . این جشن عبارت است از عیدی دادن زبردستان به بزرگ‌ترها (باین مناسبت شاه نه تنها از تمام وزرا ، بلکه از سراسر مملکت هدایایی دریافت می‌کند) و پوشیدن لباس نو و خوردن و نوشیدن و گردش در خارج شهر . معمولاً هر کس از نوروز به بعد برای خود روزی را انتخاب می‌کند و طی آن به گردش و تفریح می‌پردازد . بانیان های هندی نیز عیناً همین کارها را می‌کنند و در کاروانسراهای محل اقامت خود زیر چادرها تا سحرگاه بیدار مانده و شب را به شادی و طرب به صبح می‌رسانند اما گمان نمی‌کنم در اینجا روز اول سال با سالنمای ما و حتی با سالنمای ایرانی

۱- نویسنده در اینجا به تشریح ادویه‌جات مختلفی از قبیل هل و بیدمشک و غیره که نمونه آنرا به ضمیمه نامه خود فرستاده است می‌پردازد که ترجمه آن زاید به نظر رسید . م .

که از لحاظ بروج اختلافی با تقویم ما ندارد (و اگر هم داشته باشد خیلی جزئی است) منطبق باشد و در این مورد موقعی که خوب اطلاع حاصل کردم توضیحات بیشتری خواهم داد همینقدر باید بگویم ستاره شناسی آنقدر در ایران رایج است که حتی سربازان عامی و بی اطلاع نیز در صحنه‌های نبرد تقویم را از حفظ دارند و بدون مراجعه به کتاب از قرب و بعدکواکب و امثالهم مطلعند .

شاه شخصاً همیشه يك نفر منجم همراه دارد و بدون مشورت او گام بر نمی‌دارد . تعداد اهل علم و مطلعین رشته‌های دیگر علوم نیز نسبتاً زیاد است و این عده نوعاً از مردمان زحمت‌کشیده‌ای تشکیل شده‌اند که شغل آنان نظامی‌گری نیست و احیاناً بعضی از نجبا و اصیل زادگان و وابسته به خاندانهای سلطنتی نیز که میرزا یعنی شاهزاده لقب‌دارند در بین آنان وجود دارند . به نظر من اشخاص شریف ایران همین عده هستند که به علت حسادت دیگران عقب مانده‌اند زیرا سرباز یا قزلباش محسوب نمی‌شوند . بعضی از این افراد به ادبیات آشنایی کامل دارند و با وجودی که با فضیلتی اروپایی قابل مقایسه نیستند اگر آنها را با سایر شرقی‌ها مقایسه کنیم مردمان عالمی بشمار می‌آیند .

علی‌رغم وقت کم سعی کردم از اطلاعات قلیلی که در ظرف این مدت از ایران به دست آورده‌ام گزارشی بدهم و از شما درخواست دارم از بی‌نظمی نوشتجات تعجب نکنید ، زیرا به تدریج از تمام آنچه که به خاطرم خطور کرد مطالبی نوشتم و به هر حال می‌توانید در خلال این آشفتگی‌ها رشته کلام را به دست آورده و هر مطلبی را در جای واقعی خود قرار دهید!

اصفهان ۱۷ مارس ۱۶۱۷

۱- اینجا نویسنده وارد مطالب خصوصی شده و اظهار علاقه می‌کند که خاطرات او در کتابی جمع‌آوری شده و به *Academia de gli Humoristi* هدیه شود و دوستان خود را یکی بعد از دیگری یاد کرده و برای آنان دعا و ثنا می‌فرستد . در اینجا قاعداً باید مکتوب پایان پذیرد ، ولی نویسنده به عنوان پس‌نویس به ذکر دو موضوع دیگری پرداخته که به ترجمه آن مبادرت شده است . م.